

سوره توبه، جلسه نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٣) قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (٢٤) لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابَسَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (٢٥) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (٢٦) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٢٧)

بحث اشهر سياحت شد و راه ندادن مشرکين و بعد امتناع از اين که اينها بخوانند در امر عمران و آبادی مسجد به طور کلی و مسجد الحرام به خصوص، دخالت و نفوذی داشته باشند، چون اين جاها پایگاههای فرهنگی دين محسوب می شود. اينها از همان ابتدا هم همين طور بودند که به ياد قوم و عشيره بودند به اصطلاح امروزی می گویند انسان، «من»های متعدد دارد؛ مثلاً یک «من» اسلامی دارد، یک «من» متعلق به اين قرن دارد. در حالی که اسلام می خواهد همه اين محبتها از سر دين باشد و «من»های انسان شکسته شده باشد و تبديل شده باشد به من اسلامی؛ يعنی فقط یک «من» پيدا کرده باشد و اين شخص شده باشد مسلمان! و اگر کسی در تضاد با دين قرار گرفت، او چیز دیگری را نشناسد

## دسته بندی های سیاسی در قرآن

شما می بینید در جامعه مکه و مدینه آن روز گروه های متعددی به سبک های سیاسی مختلفی حضور دارند. اين آیات هم که مربوط به جنگ حنین است و اين جنگ درست بعد از فتح مکه اتفاق افتاده است. اگر کسی بخواند اين آیات را نه در آن روزگار ببیند، در تحليل اشتباه می کند! شما همين قرآن را در ماجرای سال های

وسط مدینه، در سال پنجم و جنگ احزاب ببینید، می بینید که در سوره احزاب چه دسته بندی هایی قرآن دارد آن جا؛ **مُرْجِفُونَ** دارد، **مُعَوِّقِينَ** دارد، **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** دارد، **مُنَافِقُونَ** دارد، مؤمنین ضعیف الایمان دارد؛ یعنی نباید تصور بفرمائید که با یک جامعه یک دست روبرو هستید! البته در همان وقت اسلام کار خودش را پیش می برد، ولی توطئه ها هم پشت هم هست و این زمینه چینی ها هست تا این که ماجرا به سقیفه منجر می شود و به هر جهت کمک های الهی در همان موقع ها هم با همه آن دسته بندی ها وجود دارد.

به هر حال این ها دل در گرو مشرب قبلی خودشان دارند و همان اتفاقاتی که مثلاً در جریان فتح مکه و رهسپار شدنشان به حنین که بعد آن واقع شد؛ چون هر کسی وارد **نظام اسلامی** شده که واقعاً هرکی هرکی شده! که حتی مؤمنین از پیامبر می خواهند که شما هم مثل مشرکان بت پرست برای ما چیزی قرار بده عبادت کنیم! عین همان اتفاقی در جریان حضرت موسی اتفاق می افتد و پیامبر به آن ها می گویند: شما دیگر که هستید؟! که با دیدن وعده های الهی باز می گویند **اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ** (اعراف: ۱۳۷)؛ که یک چیزی شبیه این بت ها شما هم برای ما قرار بده! ما هم مثل این ها یک چیزی داشته باشیم که تبرک کنیم! می بینید در یک چنین فضایی سیر می کنید که بالاخره دل در گرو تمام ماقبل خودشان دارند و دیگر ایمان ها ایمان های زمان جنگ بدر نیست و ایمان ها خیلی ضعیف شده.

اگرچه عدد اسلام حجیم و چشم نواز شده شده ولی آن روحیات انقلابی که فقط به خاطر مکتب و دین کار می کرد، دیگر از بین رفته به جز عده خیلی که **مؤمنین پارکاب** و پای کار محسوب می شوند در جنگ حنین که وقتی این ها می ترسند از قبیله هوازن، خیلی ها فرار می کنند از جبهه پیامبر، حاضرین در جبهه را روایات از سه نفر نقل کرده اند تا حداکثر صد نفر! (صد نفر هم برای این نقل کردند که اگر کسی خواست گزارش کند نگویند این ها فرار کردند و آن کسانی که فرار کردند ما نبودیم!) یعنی اینقدر کم و در تمام نقل ها امیر المؤمنین جزء این عده قلیل است. یعنی کسانی که ماندند و جنگ را مغلوبه کردند همین تعداد بودند و بقیه فرار کردند!

**نگرانی مسلمین از تحریم کفار!**

به هر جهت (۱۸: ۱۰) باز دوباره این‌ها نگراند که جامعه مکه با توجه به این **تحریمی** که مسلمین مشرکین را کردند، الان به یک فقر و فلاکتی می‌افتد؛ چون دیگر کاروان‌های تجاری نمی‌توانند بیایند، در آیه ۲۸ توبه دارد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا**؛ ای مؤمنین این مشرکین نجس هستند بعد این ماجرا، بعد از امسال نه تنها نیایند که اصلاً مشرکان به مسجد الحرام نزدیک نشوند. نهی هم فرق دارد با این که بگویند اصلاً نزدیک هم نیایند! و بعد آن سؤال مقدر را جواب می‌دهد که **وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً**؛ اگر از **مشکلات اقتصادی** هم می‌ترسید، این را از ذهن خودتان حذف کنید و در معادلاتتان نیاورید، **فَسَوْفَ يُعْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (۲۸)**؛ خدا شما را بی‌نیاز می‌کند. شما مسئول انجام وظایف هستی. وظایف را عزتمندانه و قدرتمندانه انجام بده و اینقدر فکر اقتصادی نکن که اگر تحریم بشود، اگر پول نرسد، اگر... (۱۲: ۱۰)

### آرامش در گرو رفاه اقتصادی نیست!

ما خودمان در تاریخ خودمان مگر نداشتیم زمان جنگ را؟ یادتان نیست که چقدر باید دنبال کپسول گاز و گازوئیل می‌دویدیم؟ مگر ندیدیم صف‌های طویل برای **کوپن**‌ها؟ که به جز اوحدی از مردم که می‌توانستند آزاد بخرند، عمده مردم از همین‌ها ارتزاق می‌کردند. خب چه مشکلی بود؟ مردم خیلی هم **دل خوش** بودند. الان مردم نا آرام‌ترند! یک موقع هست که درآمدها کم اما دل‌ها آرام! یک موقع هم درآمدها بالا، **امکانات رفاهی** بالا، ولی دل‌ها نا آرام! با یک تغییر قیمت گوجه فرنگی می‌بینید ممکن است در همین مردم نا آرامی ایجاد شود، در حالی که زمان جنگ گاز گیر نمی‌آمد، ولی انگار مردم مشکلی نداشتند! چون دل‌ها قرص و آرام بود؛ یعنی شما دستور خدا را انجام بدهید. من خدا گفته‌ام پای مشرکین را از مسجد الحرام قطع کن که این مشرکین اصلاً نزدیک نشوند به مسجد الحرام. حالا اگر نیایند ثروتشان نمی‌آید؟ خوب نیاید! **وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُعْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸)**؛ خدا می‌داند دارد چه کار می‌کند. (۱۶: ۱۴)

بدترین ظلم، پذیرفتن تولی کفار است

آیه ۲۳ به بعد همین سوره، دارد روی این ارتباطها مانور می‌دهد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ**؛ ای مؤمنین! این پدران و برادرانتان را **اولیاء** نگیرید. شما یک ولیّ دارید و آن هم خدا و رسول و مؤمنین است. اگر بخواهید بر نظام‌های عشیره‌ای پایبند بشوید و برای خودتان این چنین اولیائی تعیین بکنید **إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ**؛ اگر پدران و برادرانتان **کفر** را بر **ایمان** ترجیح می‌دهند، شما این‌ها را اولیاء خودتان نگیرید. (۵۴: ۱۵) **وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**؛ و اگر کسی دارد این‌ها را تولی می‌کند **فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**؛ یعنی کسانی که این کار را می‌کنند، همان‌ها **ظالم** هستند. این معنی حصری می‌دهد؛ یعنی شما فکر می‌کنید ظالم در بهترین معنایش چه کسی است؟ ظالم کسی است که دارد تولی این ظلمه را قبول می‌کند. **هُمُ الظَّالِمُونَ**؛ مثل **هم الفائزون**، معنی حصری دارد که اگر شما می‌خواهید بدانید ظلم چیست؟ و بقیه ظلم‌ها در مقابل این ظلم هیچ نیست. درست است که کسی که نماز نخواند ظالم است، ولی اگر می‌خواهید بدانید ظلم دقیقاً چیست؟! ظلم این **پذیرفتن تولی کفار** است! ظالم کسی است که ولایت این کفار را قبول می‌کند. (۱۸: ۱۷)

این پذیرش ولایت کفار ریشه در چه نکته‌ای دارد؟ بارها عرض شده که ریشه در محبت دارد که چقدر شما محبت شما درست شده است؟ چقدر توانسته‌اید دل‌ها را کنترل بکنید! که چه کسی را دوست بدارید و چه کسی را دوست ندارید!

برای همین است که در آیه بعد بحث محبت را پیش می‌آورد. و در این‌جا این احتمال را تقویت می‌کند که اولیاء به معنی ولی و ولایت باشد نه صرفاً دوستی، لذا آباء و اخوان را می‌گوید، اما در آیه **وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** واضح است که صرفاً بحث محبت را می‌کند و می‌خواهد بگوید که این‌ها ریشه در مودت دارد.

**دوستی؛ یعنی رابطه‌ی عرضی، اما رابطه‌ی طولی منجر به سازش و سلطه می‌شود**

این فَأَوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ را ضمیمه کنید به آیه ۸ و ۹ سوره ممتحنه: لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ؛ خدا نهی نمی کند از کسانی که با شما در دین مقاتله نمی کنند وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ؛ شما را از دیارتان اخراج نمی کنند أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ؛ خدا نهی نمی کند که نیکی کنید و نسبت به آن ها قسط داشته باشید. این ها کسانی هستند که کاری به کار شما ندارند، شما هم کاری به کار آن ها نداشته باشید و قسط را هم در مورد این ها رعایت نکنید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* (۵۸: ۱۹) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ؛ خدا شما را نهی می کند از کسانی که در دین دارند با شما مقاتله می کنند وَأُخْرِجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ؛ و دارند شما را از دیارتان اخراج می کنند وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ؛ و این ها دارند پشتیبانی می کنند از همدیگر إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ ... أَنْ تَوَلَّوْهُمْ؛ خدا نهی می کند شما را از این که تولی این ها را قبول کنید. این تولی به معنی همین محبت هاست؛ چون که در آیه بالا دارد که این رابطه ها را که بخواهید محبت بکنید و دوست داشته باشید، کسانی را که با دین شما سر جنگ دارند؛ یعنی این جور آدم ها را در یک شأن فردی و این جور کشورها را؛ مثل آمریکا و اسرائیل در یک شأن اجتماعی، چه جوری دوست دارید؟ این هایی که واقعاً سر جنگ با دین شما دارند! وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأَوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ کسی که محبت این ها را بپذیرد، ظلم همین است؛ ریشه ولایت پذیری ها همان محبت است؛ یعنی همان محبت های غیرخدایی که منجر به پذیرش ولایت کفر می شود. بارها عرض کردیم اگر کسی بتواند رابطه محبت برقرار بکند با کسی، این رابطه در عرض است اما اگر بین محب و محبوب فاصله باشد و یکی بالادستی و دیگری پائین دستی باشد و در طول باشد، این رابطه تبدیل به رکون و سازش و تحت ولایت رفتن می شود. هیچ موقع کشور ما با آمریکا و اسرائیل و این ها نمی تواند دوست بشود. اگر بخواهند دوستی هم بکنند... دیدید در دوره هایی که آمدند القای دوستی بکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ (ممتحنه: ۱)؛ اگر بخواهد چه القای مودت کنند منجر به پذیرش ولایت شان می شود و چه اِسْرَار مودت. پنهان کردن مودت هم نباید باشد. در ادامه هم داریم تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ. من می گویم القای مودت نکنید، شما می روید در پنهان مودت می کنید؟ این مودت نه در سطح رسانه ای نه در پشت درهای بسته،

هیچ کدام پذیرفته نیست. نه القای مودت نه اسرار مودت. چون این مودت منجر به اولیاء شدن این‌ها می‌شود. اتخاذ لفظ اولیاء برای این است که همه انواع آن را در بر می‌گیرد.<sup>۱</sup> (۲۴ : ۰۴)

## محبت‌ها باید در طول محبت خدا باشد

(سؤال) معلوم است که همه چیز باید در طول محبت خدا باشد. یک موقع پدر و مادری هستند که مشرک هستند، قرآن گفته **وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا** فرامین این‌ها را گوش نکنید ولی **وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا**. بعضی نسبت به جریاناتی بی تفاوتند و اصلاً کاری به دین ندارند.<sup>۲</sup>

پس یعنی ما در جریان هرگونه ولایت و محبتی، اگر کسی در مقابل دین ایستاد، حتی پدر و مادر **فَلَا تُطِعْهُمَا** اما اگر بی تفاوت است **وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا**. این در مورد پدر و مادر است که اعظم حقوق را دارند و از این بالاتر دیگر وجود ندارد. همین پدر اگر در مقابل دین قرار بگیرد، محبتش را باید ندید گرفت و باید در مقابلشان بایستی و شمشیر بکشی!

مؤمن باید همانی باشد که در دعای کمیل می‌خوانیم **وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَيِّمًا**؛ دل مؤمن باید پر باشد از حبّ خدا. اصلاً محبت غیرخدایی نباید راه پیدا کند در قلب مؤمن. در هیچ سطحی؛ یعنی این دوست شما اگر کافر شد، ضد دین شد، تمام سابقه تو با او باید تخریب بشود. البته تلاشم را برای ارشادش می‌کنم. ولی اگر نشد تمام می‌شود رابطه محبتی. تمام محبت‌ها در طول خداست و فقط یک محبوب وجود دارد و آن هم خداست. و وقتی فرمان او بیاید، داریم **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي** (آل عمران: ۳۱) آن **دوستی حقیقی** با خدا باید منجر به تبعیت بشود. نمی‌شود بگویند من خدا را دوست دارم، ولی رسماً چیزهایی را که می‌داند دستورات خداست را انجام نمی‌دهد! این چه مدل دوست داشتنی است؟! یک موقع از تنبلی عمل نمی‌کند ولی یک موقع می‌داند و عمل نمی‌کند! می‌گویند من به این اعتقاد ندارم. من چون که معلم هستم، سؤال کرده‌ام که مثلاً آیا می‌دانید حجاب دستور خداست؟ گاهی نمی‌داند، یا شک دارد، ولی می‌گوید: می‌دانم ولی انجام نمی‌دهم! و بعد هم هی دم از خدا می‌زند!

(۱۰: ۳۱) شما فکر می‌کنید این جور محبت‌ها را خدا از آدم می‌پذیرد؟ خدا گاهی برای طرف ۴ تا سکه می‌ریزد که او مشغول همان‌ها باشد! یعنی که تو به من کاری نداشته باش! از آن طرف برعکسش. ببینید به عنوان سنت لایتغیر خدا، مؤمنین و جوامع مؤمنین را جان به لب می‌کند تا بگویند **متی نصرالله**؟ تا نصرت را از خدا بخواهند. نه این که روی چیزهای دیگر بخواهید محاسبه بکنید! یعنی خدا می‌گوید: من می‌خواستم تا شما از من بخواهید! (۲۲: ۳۲)

سؤال: اگر پدر و مادر مشرک بودند، با آن‌ها به عدالت هم نباید رفتار کرد؟

**ما باید قراردادهای بین المللی را رعایت کنیم ولو این که به ضرر ما باشد**

جواب: اولاً عدالت را خدا تعریف می‌کند؛ مثلاً می‌گویند چرا این اتوبوس‌ها قسمت خانم‌هايش کمتر از آقایان است؟ باید باشد؛ چون با این که دو سوم اتوبوس را به آقایان داده‌اند، باز هم دارند خفه می‌شوند! پس اولاً خود اسلام باید تعیین کند عدالت یعنی چه؟ در عهدها هم داریم که اگر عهده وجود دارد، باید برقرار باشد؛ مثلاً اگر در جنگ اسلام و شرک، قرار بر این شد که رجلاً برجل؛ جنگ تن به تن بشود. در فقه ما آمده که اگر نفر شما دارد شکست می‌خورد، حق ندارید به او سلاح بدهید؛ چون این از میثاق‌های بین المللی است. حالا تو نگران چه هستی؟ که بمیرد؟ خوب شهید می‌شود **فَرُوحٍ وَرَيْحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ**! اگر نگرانی که نصرت‌های الهی نرسد، نترس! نصرت‌های الهی می‌رسد. تو نگران میثاق‌های بین المللی و دین باش! حالا آمدیم و دشمن یک کارهای عجیب و غریب کرد، آن‌جا دیگر تخصصاً از قسط و عدل خارج است، ولی در آیه بالا می‌گوید: ما مشکلی نداریم با کسی که در یک گوشه دنیا کافر است و دارد زندگی خودش را می‌کند. اگر با ما کاری نداشته باشد ما با او کار و پیکاری نداریم، ولی اگر با ما کار داشته باشد، بیچاره‌اش می‌کنیم! این منطبق قرآن است.

(سؤال) در جهاد ابتدایی که فقط به دست امام معصوم انجام می‌گیرد، باز هم این بحث شده که اصل بر دفاع

است. منتهی بعضی فکر می‌کنند که این پیچاندن است.

**جهاد ابتدایی برای دفاع از فطرت مردم است**

(۲۰:۳۶) کاشف الغطاء را به کنفرانسی در «حمدون» دعوت می‌کنند ولی ایشان نمی‌رود، یک رساله‌ای می‌نویسد به نام «رساله لا بحمدون» (رساله‌ای نه در حمدون!) و علامه یکی دو صفحه از آن رساله را عیناً در *المیزان* نقل می‌کند. در آن‌جا توضیح می‌دهد: روح دفاع دفع است، نه جلب، اما چه کسی را قرار است دفع کند؟ سر چشمه حیات یک عده قلدر ایستاده‌اند و نمی‌گذارند **آب حیات** فطرت و معارف الهی بیاید. شما به آن چندتا قلدر می‌گویید از سر این چشمه کنار بروید، بگذارید مردم آب بخورند! ولی این‌ها کنار نمی‌روند. اگر شما یک رئیس ده باشید، چه کار می‌کنید؟ نمی‌روید آن ۴ تا قلدر را کنار بنزید؟ این روح فرمایش مرحوم کاشف الغطاء است که بسیار تبیین زیبایی است! که اصلاً جنگ برای همین است که **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ**؛ شما با **ائمه کفر** دارید می‌جنگید. درست است که در پیاده‌نظام این جنگ یکسری آدم معمولی هست، ولی جنگ شما با ائمه‌ی کفر است، همان ۴ تا قلدری که آن بالا ایستاده‌اند. می‌خواهید این‌ها را کنار بنزید وگرنه اسلام که کشورگشا نیست!

(۴۰:۳۸)

وقتی معادلات را آدم در حد خودش می‌آورد همین می‌شود که **وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى** (طه: ۶۴)، نه این‌که **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى** (اعلی: ۱۴) یعنی قضیه را در قالب استعلای فرعونی نگاه می‌کند و همه را همین جور محاسبه می‌کند، حتی در مورد تعداد همسران پیغمبر می‌گوید: چرا به ما می‌گویند یکی و بعد خودشان فلان! انگار که تبعیض است! می‌بینید اصلاً طرف تو باغ نیست. چرا بحث پیامبر را با خودت مقایسه می‌کنی؟ آدم باید در منطق دین قرار بگیرد تا این چیزها را واقعاً متوجه بشود که ۴ تا قلدر آمدند سر چشمه دین و باید این‌ها را برداشت! همین! آن وقت این توجیه‌کننده جنگ‌های ابتدائی است؛ یعنی در جنگ ابتدائی به دست امام معصوم التزامی بشود و التزام به لوازم شیء است.<sup>۲</sup>

وقتی شما می‌گویید امام معصوم، پس در جنگ ابتدائی هم معصوم است. شما بگرد توضیح این را پیدا کن، نه این‌که بزنی و مقدمات را خراب بکنی! اگر معصوم است پس جنگ او هم معصومانه است! اگر معصوم است پس جنگ ابتدائی هم دارد. این توجیه نیست بلکه واقعیت قضیه این است که **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ**، با این‌که مقاتله‌ها با



ائمه کفر نبوده که مثلاً ابوسفیان جلودار باشد، جنگ با سپاه ابوسفیان بود. این بدبخت‌ها آمده بودند سپر بلای آن ائمه کفر بشوند و در این جا باید کشته می‌شدند. جنگ ابتدائی عملاً دفاع از حریم فطرت است.

## امتحان الهی و سپس نصرت

در آیه ۲۱۴ بقره می‌بینید: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ \***

**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ؟** شما فکر کردید همین جوری می‌روید بهشت؟ **وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ.** این جا نشان می‌دهد که نه تنها مال شماست بلکه مال همه است؛ همه قبلی‌های شما داستانشان این بوده. مگر می‌شود مثل قبلی‌های شما نگذرد؟ مگر می‌شود همین که گفتید ایمان آوردیم به بهشت بروید؟ و آن اتفاقات و سنت‌هایی که برای امم قبل افتاده، برای شما نیفتد؟! برای آن‌ها چه اتفاقی افتاده؟ **مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ؛** تا این که رسول و مؤمنین گفتند: نصرت کو؟ یعنی جان به لب کردن جزء **سیاست‌های خداست** برای مؤمنین و جوامع مؤمن برای این که می‌خواهد **لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ** (انفال: ۳۷)، می‌خواهد این اتفاق بیفتد که اتفاقاً در طول جنگ‌ها، حتی جنگ‌های پیروز این اتفاق می‌افتاده؛ مثلاً جریان احزاب را در سوره احزاب ببینید!

(۱۲: ۴۴) یک گزارش ۱۷ آیه‌ای در سوره احزاب داریم که فوق العاده است! در این ۱۷ آیه جامعه مدینه را دارد تحلیل می‌کند که آدم‌ها در این مواقع چه حرف‌هایی می‌زنند؟! می‌دانید احزاب جنگی بود که آخرش انجام نشد؛ یعنی بزرگ‌ترین و سرنوشت سازترین جنگ تاریخ اسلام به برکت رشادت امیرالمؤمنین انجام نشد. در این جنگ همه احزاب و گروه‌های یهود بنی نضیر جمع شده بودند بیابند کار را یکسره کنند. **دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا** (احزاب: ۱۴)؛ کل شهر را هم محاصره کرده بودند که این‌ها مجبور شدند کل شهر مدینه را خندق بکشند. بعد این آیه‌ها ۱۷ آیه گزارش‌های داخل مدینه را در همین زمان نشان می‌دهد که آدم‌ها چه حرف‌هایی می‌زنند! بالاخره مدینه هرچقدر هم کوچک باشد به اندازه یک محله که بوده! آن وقت آیات را ببینید که آدم‌ها چه

حرف‌هایی می‌زنند؟! چه اعتراض‌هایی می‌کنند! چه روابط سریّ پیدا می‌کنند! این‌ها را **جان به لب** می‌کند تا صف‌ها را جدا کند تا معلوم شود **مؤمنین واقعی** چه کسانی هستند و چه کسانی چهار تا لشکر دشمن می‌بینند جا می‌زنند. در همین جریان حنین هم همین را داریم. (۱: ۴۶)

برگردیم به بحث. (۴: ۴۶) به هر حال محبت بچه و خانواده و این‌ها نباید در عرض محبت خدا قرار بگیرد. وگرنه آن وقت می‌شود همان ماجرای زبیر. که حضرت امیر در نهج البلاغه اشاره دارند. **مَا زَالَ الزُّبَيْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُؤْمُ عِدَالَهُ**؛ زبیر منا اهل البيت بود تا این‌که بچه‌اش عبدالله بزرگ شد! برای همین است که فرمود: **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** (انفال: ۲۸)؛ این‌ها بدترین وسیله‌های آزمایش‌اند که اگر کسی محبت مکتبی برایش قوی نشده باشد در این محبت‌های خونی و نژادی به زمین می‌خورد. (۵۷: ۴۶)

(۲۴): **قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا**؛ هر کی باشد. هر مدل باشد، ذیل همین چند عنوان به صورت تمثیل در نظر بگیرید. و دانشگاهتون و مدرک فلان تون... اینها **أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ**؛ اگر این‌ها بخواهد محبوبتر از خدا و رسول و جهاد در راه خدا باشد، **فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ**؛ حالا منتظر باش تا خشم خدا برسد. **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**؛ خدا قوم فاسق را هدایت نمی‌کند و بازگشت ضلالت خدا و این‌که خدا مصل است به این لایهدی است؛ یعنی خدا رها می‌کند. این‌ها می‌شوند همان مؤمن فاسق. نماز و روزه‌شان هست اما دل در گرو چیزهای دیگر هم دارد. در بحث‌های مودتی و ولایتی می‌لنگند.

**وعده نصرت الهی (جبهه حق همیشه پیروز است)**

بعد خدا به رخ این‌ها می‌کشد **لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ**؛ که خدا روز حنین هم به شما کمک کرد. این ماجرای حنین عکس ماجرای احد است. حنین یک نقطه عطف عجیبی در تاریخ اسلام است و در پایان آیه دارد **إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ**؛ یعنی از جمعیت خودتان تعجب کردید و مغرور شدید. یعنی جنگ از صبغه دینی‌اش خارج شد. روی عدد دارید حساب می‌کنید! چون این جریان درست بعد ماجرای فتح مکه بود. و

قبیله هوازن هم روی طرح جنگی خاصی که چیده بودند و تمام آن چه داشتند آوردند وسط صحنه! یعنی حتی همه اموالشان و زن و بچه‌شان را آوردند؛ یعنی هم سیاهی لشکر درست کردند که وقتی مسلمانان وارد دره شدند یکهو با یک جمعیت عجیب و غریب روبرو شدند دیدند با سیاهی لشکر عجیبی آمده بود که خیلی از مسلمانان ترسیدند و فرار کردند، اما در نهایت غنایم بسیاری عاید مسلمانان شد. آن هم غنایم عجیب و غریب و پیامبر به دو هدف مؤلفهٔ قلوبهم و آشکار کردن پنهان بعضی، تقسیم عجیب و غریبی کرد و این کارها هم‌زمان در دستگاه خدا انجام می‌شود مثلاً پیغمبر فقط صد تا شتر به ابوسفیان تازه مسلمان شده داد. سهم مؤلفه قلوبهم. به بعضی پول می‌دهید که دستتان را بگیرند و به بعضی پول می‌دهید که پاچه شما را بگیرند! این مؤلفهٔ قلوب هم یعنی لازم است که توی دهن بعضی آنقدر پول بچپانی که خفه شوند! که در همین جریان ابوسفیان کلاً خنثی شد و بعد هم شد جزء کتاب وحی! (خود پیغمبر او را جزء کتاب وحی گذاشت)

(۱۰: ۵۳) به هر جهت وقتی جنگ از صبغه دینی خارج شود. خدا می‌خواهد جریان حق به همان حالت خلص باقی بماند. آن جا اعتراضاتی به پیامبر شروع شد، البته تمرد از پیامبر از خیلی قبل بود، ولی این اعتراضات شفاف به خود پیامبر سرآغازی بود برای ماجراهای آینده جامعه اسلامی. (۵۰: ۵۳)

### حق هرگز شکست نمی‌خورد و اگر شکست خورد حتماً حق نبوده!

إِذْ أَعْجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً؛ كَثْرَتِ هَيْجِ بِه كَارْتَانِ نِيَامِد وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَيْتُمْ مُدْبِرِينَ؛ آن وقت زمین با تمام فراخی برایتان تنگ شد؛ یعنی بریدید و متزلزل شدید و کم آوردید و فرار کردید. این‌ها هم بیانات تحقیرآمیز قرآن است؛ چون دُبُر به معنی اسفل اجزاء پشت آدم است! (۳۵: ۵۴) در سوره انفال هم داریم إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا؛ اگر گروه کفار به صورت متمرکز و انبوه دیدید فَلَا تُؤَلُّوهُمْ الْأَدْبَارَ؛ هیچ موقع پشت نکنید! (۱۵) مگر این که وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ؛ بخواهید کار تاکتیکی بکنید. مثلاً می‌خواهد جبهه را تغییر دهد، یا می‌خواهد برگردد به گروه دیگری بپیوندد، اما

اگر خودتان را تاکتیکی نشان دهید ولی دارید رسماً فرار می کنید **فَقَدْ بَاءَ بَعْضَبٍ مِّنَ اللَّهِ** (۱۶)؛ منحط به غضب الهی می شوید. (۳۰: ۵۵)

شما حق ندارید فرار کنید؛ چون ماجرا، ماجرای **احدی الحسینین** است دیگر. اگر شما به وعده‌ها ایمان دارید بدانید که حق هیچ‌موقع شکست نمی‌خورد. این در دین یک قاعده است. اگر یک جایی حق شکست خورد بدانید حق نبوده؛ یعنی **حق جان به لب می‌شود، ولی شکست نمی‌خورد**. فقط در ماجرای سیدالشهدا یک استثنا وجود دارد که در جریان سیدالشهدا ظاهراً قرار بوده این جوری بشود! چون در روایات ما هست که گروه‌های جن بودند، ملائکه بودند، تمام امدادها آمد، اما خود حضرت سیدالشهدا نگذاشتند. گفتند: **إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً**؛ یعنی قضیه قرار است اینجوری جلو برود. حالا چرا قرار است این جوری جلو برود و انگار می‌باید برگ زرینی در کل تاریخ ایجاد بشود. (۳۹: ۵۶) با این که امدادهای الهی در بدر، حنین، احد و احزاب هست ولی در جریان سیدالشهدا خود حضرت نگذاشتند که این‌ها کار نکنند. در دروازه مدینه وقتی حضرت زین العابدین می‌خواستند وارد بشوند کسی برگشت و به حضرت گفت به طعنه: که حالا کی پیروز شد؟ حضرت فرمودند: **إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ** اگر می‌خواهی بدانی چه کسی پیروز شد **إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِنُ ثُمَّ أَقِمُّ**؛ وقتی وقت نماز شد، یک اذان و اقامه بگو که بفهمی کی پیروز شد؟ ببین اسم چه کسی ماند! به چه کسانی شهادت می‌دهی؟ یعنی آن‌ها می‌خواستند توحید را بردارند، نبوت را جاکن کنند؛ چون ریشه این‌ها را داشتند می‌زدند، ولی وقتی جنگ به ظاهر هم مغلوبه شد و به جهت ظاهری این جنگ شکست خورده بود، به جهت سنت‌های الهی این جنگ به جهت ظاهری هم پیروز است.

در قرآن همه جنگ‌های اسلام را پیروز می‌داند اما شما می‌گویید در احد شکست خورد. اگر شکست خورد چون از حق فاصله گرفت و گوش نکردن به حرف **فرمانده کل قوا**، پیغمبر باعث شد که این جنگ تخصصاً حق نباشد! از آن طرف هم نظم حق است.

سؤال: خوب ممکن است اسلام هم اشتباه بکند!

## مصادیق امدادهای الهی به جبهه حق در قرآن

جواب: بله اما (۲۳: ۵۹) در جریان اسلام چیزی که قرآن دارد گزارش می‌کند این است که **وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ** (روم: ۴۷)؛ یعنی به هر حال **وعده نصر** الهی حتمی است و در آیه بعد دارد **وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا** **وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ** (توبه: ۲۶)؛ یعنی در همین دنیا و این جماعت باید بفهمند شما پیروز شدید. یک موقع است که می‌گوییم اللهم اشغل الظالمين بالظالمين و گاهی شما در جریان حق هستید و جریان حق وقتی با باطل طرف بشود، امدادهای الهی برای نصرت و غلبه می‌آید تا جایی که شما من حیث المجموع اگر در جریان حق قرار بگیرید. نگوئید که گاهی حق پیروز می‌شود، گاهی باطل! پس یعنی عالم **قاعده** و نظام ندارد. مثل این‌که بگوئید گاهی آتش می‌سوزاند و گاهی نمی‌سوزاند. گاهی فلز سفت است و گاهی شل است. نه! این جور نیست. خود خدا می‌گوید این قاعده است با صد جور آیه که مؤمنین پیروز بشوند. **وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ**؛ اصلاً بر گردن من خداست که مؤمنین پیروز بشوند. (۳۹: ۱: ۰۱) حتی در جریان احد هم می‌فرماید **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ** (آل عمران: ۱۵۲). کدام وعده را خدا داشت محقق می‌کرد؟ همین **وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ** منتها شما **حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ** (آل عمران: ۱۵۲)؛ منتها شما خودتان کوتاهی و سستی کردید و ما هم نصرمان را برداشتیم! وگرنه وعده‌ای وجود دارد در همین مقطعی که همین مقطع باید قابل فهم باشد.

به گونه‌های مختلف خداوند این وعده را می‌دهد؛ مثلاً در جنگ احزاب در جنگ با یهود در همین آیه ۲۶ می‌گوید: **وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا؛** خدا **جنود نامرئی** فرستاد برای نصر مؤمنین. وقتی می‌گوییم **وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** (فتح: ۴)؛ یعنی عالم سپاه و ستاد خداست.

یک قسمتی در سوره احزاب هست که معمولاً کسی این را نمی‌گوید! در جنگ احزاب در همین سوره احزاب داریم. آن آیه‌ای که گفتم از همین آیه ۹ شروع می‌شود. اگر کسی خواست یک تصویر دقیق از سال پنجم

هجرت به دست بیاورد از مرجفین و معوقین و منافقین؛ این جوامعی که در مدینه هستند. بعد احزاب دارد یاد این‌ها می‌آورد که:

### خداوند با جنود باد و آب، لشگر کفر را تار و مار می‌کند

(۴۰: ۰۳ : ۰۱) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ**؛ بعد از احزاب دارد یاد این‌ها

می‌آورد که وقتی با توطئه یهود بنی نضیر، مشرکین را شیر کردند و دم و دستگاهی درست کردند و تمام قبائل را آوردند **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا**؛ آن‌ها جنودشان را آوردند و ما باد آوردیم! در جریان احزاب یک **باد** بدی آمد که معمولاً در جریانات تاریخی این گفته نمی‌شود! بادی همه تجهیزات دشمن را نابود کرد. مگر در طبرس چه اتفاقی افتاد؟ در احزاب هم بادی آمد و این خیمه‌ها و همه تجهیزات نظامی‌شان را باد برد؛ یعنی گاهی اوقات خدا با یک سیستم، تحقیرآمیز برخورد می‌کند! (۵۶: ۰۴ : ۰۱)

**فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا**؛ ما یکسری جنود فرستادیم که همه دیدند **وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا**؛ جنودی هم فرستادیم که

کسی نمی‌دید و البته بعضی‌ها هم می‌دیدند! <sup>۴</sup>

### ملائکه و سپاه رعب: جنود نامرئی خداوند

جنود نامرئی در قرآن، که نوعاً برای یهودی‌هاست؛ **ملائکه** هستند **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى**

**الْمُؤْمِنِينَ (۲۶)**؛ و جنود نامرئی **سکینه الهی** است. رعب هست و معلوم است که یک **سپاه رعب** کلاً روی یهودی‌ها

فعالیت ویژه دارد که این‌ها بدجور می‌ترسند و این از قرآن به دست می‌آید! این‌که معروف است که جهود و یهودی‌ها ترسو هستند، بعید نیست ریشه در این‌جا داشته باشد!

(۴۵: ۰۹ : ۰۱) **بله اهل حق جان به لب می‌شوند، ولی جریان حق شکست نمی‌خورد.** شما پاراگراف را درست

تعیین کنید. در پاراگراف جنگ آیا وقتی می‌گویید شکست نمی‌خورد، یعنی کشته نمی‌شود؟ نه! این‌ها بحث‌های

فردی نیست. در بحث‌های فردی قاعده **احدی الحسینین** است که یا کشته می‌شوی و شهید می‌شوی، یا

می‌کشی. در قرآن این جور تذکرات را به جامعه مسلمین می‌دهد که چرا می‌ترسید؟ چرا ناراحت هستید؟ **إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ؛** اگر شما دردتان آمد، آن‌ها هم دردشان می‌آید با این تفاوت که **وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ** (نساء: ۱۰۴)؛ شما یک امیدی به خدا دارید که این‌ها ندارند. شما نگران این نباش که ما ۴ تا کشته در جنگ دادیم، خوب آن‌ها هم ۴ تا کشته دادند ولی شما یک چیزی دارید که آن‌ها ندارند! (۱۵: ۱۱):

(۰۱)

به هر جهت ضوابطی برای عالم نبوده که نوعاً افهام آن را نکشد! خطاب به مؤمنین بوده که نصرت‌ها می‌آید و می‌گوید: مگر ندید که آن‌جا نصرت خدا آمد؟! مگر ندیدید که در جنگ بدر آن‌ها شما را دوبرابر می‌دیدند؟ مگر ندیدید که شما روی زمین سفت ایستاده بودید و آن‌ها روی **رمل** ایستاده بودند و با یک باران زیر پای شما سفت بود و زیر پای آنان گل شد؟! دیدید با یک باران چه کار کردم؟ بحث این است که شما بفهمید این وعده‌ها را. برای همین سنت‌های الهی و سنت‌های تاریخ را قرآن مطرح می‌کند. اصلاً یک بحث‌هایی است به نام سنن تاریخی؛ یعنی این اصلاً قاعده تاریخ است. این جور نیست که قانونی نباشد و گاهی می‌شود و گاهی نمی‌شود.

(۴۰: ۱۲: ۰۱)

شما در جریان حق مستدام بایستید نصرت‌ها می‌رسد. هیچ هم نگران نباشید! این وعده و سنت خداست. البته گاهی به موهم می‌رسد و این به خاطر این است که همه دل‌ها متوجه این بشود که نکند مثل جریان **حَنِينٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتَكُمْ** بشود؟!

معادله (اعتماد به نفس = شکست / اعتماد به خدا = پیروزی)

(۱۵: ۱۳: ۰۱) این مفهوم اعتماد به نفس یک مفهوم جعلی است که داخل ما آورده‌اند. ما اعتماد به نفس نداریم! ما اعتماد به خدا داریم! اگر منظور از اعتماد به نفس فراهم کردن **تجهیزات نظامی** است، این چیز خوبی است و اسمش اعتماد به نفس نیست، اما یک موقع هست که داریم روی خودمان حساب می‌کنیم و این کار اصلاً صبغه دینی ندارد! روی خودتان حساب نکنید! روی **وعده‌های الهی** حساب نکنید! بلکه اگر از این نوع کارهایی

باشد که امیرالمؤمنین به محمد حنفیه آموزش می داد که <sup>۵</sup>: **عَضَّ عَلَيَّ نَوَاجِذَكَ**؛ موقعی که می روی برای جنگ دندان هایت را محکم به هم فشار بده از شدت قاطعیت. **إِرْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ**؛ اقصی و انتهای سپاه را نگاه کن موقعی که می خواهی حمله کنی؛ یعنی یک جوری نگاه کن که انگار می خواهی بکشی بروی تا انتهای سپاه! اما اگر اعتماد به نفس به این باشد که من ۴ تا تجهیزات درست کرده ام، اتفاقاً این جا از جاهایی است که خدا وعده شکست می دهد. **إِذْ أُعْجِبْتَكُمْ**؛ مغرور شدید به خودتان. روی این چیزها حساب نکنید! روی وعده های الهی حساب نکنید! (۵۳: ۱۴: ۰۱)

### حصر اجرای احکام در معصوم یعنی تعطیل کردن قرآن و دین

همین قدر حقی که می فهمید که فرمانده کل قوا و نماینده امام زمان یک مسیری را تعیین کرده، در این مسیر حرکت کن و برو جلو! خودشان ما را به این حرفها حواله دادند و ما هم دنبال همین حرفها می رویم. مگر امام و رزمنده ها در جنگ چه جوری پیش می رفتند؟ باید بنشینیم پای درد دل این رزمنده ها که آخر جنگ چه شد که اسلحه را زمین گذاشتند؟! یکعده کم آوردند و گذاشتند گردن رزمنده ها! وگرنه فرد هر چقدر به حق نزدیک تر و نیتها خالص تر، **نصرت های الهی** بالاتر! (۱۴: ۱۶: ۰۱) گاهی به این تعدادها نیست. در جنگ حنین در آخر با وجود سه چهار نفر جنگ مغلوبه شد! که بعد مؤمنین سکینه پیدا کردند و آمدند. در سوره احزاب دارد: **إِذْ جَاؤُوكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ**؛ از بالا و پایین به سمتتان حمله کردند **وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ**؛ دیگر چشم هایتان سیاهی رفت **وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ**؛ جان به حنجره رسید **وَتَطَّنُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا**؛ حتی گمان های بدی به خدا کردید. می خواهد بگوید که اگر شما روی وعده ها حساب نکنید و بگویید معصوم که رفت همه چیز رفت؛ اینها عبارۀ اخرای همین است که می گویند این قرآن مال ۱۴۰۰ سال پیش است!

یک عده بد گمان شدند به خدا. که نکند آن **وعده های الهی** نرسد! در حالی که آیه دارد: **وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ** (روم: ۴۷۹)؛ وعده های الهی می رسد بی تردید! **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** (محمد: ۷)؛ شما نصرت الهی بکن، خدا جای پایت را سفت می کند. آن وقت می بینی جاهایی که پا می گذاری جاهای سفت است.



## نصر مؤمنین را خدا به گردن گرفته است

(سؤال) (۱۹: ۱۸: ۰۱) بحث خلوص نیست! کی خلوص خواست؟ بحث این است که در جریان احد **فرمانده**

**کل قوا** گفت: تنگه را رها نکنید! همین! تو تنگه را نباید ول می‌کردی! باید بنشینیم تحلیل بکنیم که چرا در آن جنگ که عده زیادی تنگه را ول کردند، شکست خوردند؟ در حالی که از همان اول دارد **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ؛** خدا صدق وعده‌اش را کرد، **حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَغْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ** (آل عمران: ۱۵۲)؛ در واقع از فرمان فرمانده کل قوا سرپیچیدند و تمرد کردند و حتی داریم که همان عده هم نبودند. بحث غنائیم که پیش آمد، عده زیادی جنگ را رها کردند و رفتند سراغ غنائیم. اصلاً صحنه عوض شد و صحنه دیگر دینی نبود. در آیات فقط صحنه‌های جنگ را گزارش نمی‌کند، وعده‌ها را هم گزارش می‌کند و به رخ می‌کشد که یادتان باشد که من وعده‌ام را در این جنگ محقق کردم، نه تنها این را می‌گویم بلکه با گزاره‌های تکمیلی می‌گویم که نصر مؤمنین به گردن ماست. شما اگر **نصرت الهی** بکنید من نصرت می‌کنم و الا باید این گزاره‌ها را حمل بر حرف‌های جالب و دل‌خوشی بکنیم نه قانون و **سنت الهی**! این جور نباید بشود. شما براینکه که می‌گیرید می‌بینید این جنگی که در آن تمرد کردید از حرف پیامبر، دیگر جنگ دینی نبوده، پس شکست خوردید. (۲۱: ۲۱: ۰۱)

## روحیه شهادت طلبی دشمن را به زانو درآورده است

(سؤال) اصلاً این خطاب‌ها خطاب به جمع است و به فرد نیست. فرد متدین در برابرش **احدی الحسنین**

است، لذا هر اتفاقی بیفتد بر دامن کبریایی پیامبر ننشیند گردی. پیغمبر کار خودش را انجام داده و آن فرد هم یا کشته، یا کشته شده. (۵۹: ۲۱: ۰۱) برای همین برای تضعیف روحیه دشمن گفته‌اند بروید به آن‌ها بگویید که **قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ** (توبه: ۵۲)؛ شما چه چیز می‌خواهید به دست بیاورید؟ ما که به احدی الحسنین می‌رسیم. می‌دانید که این جمله همیشه در تاریخ بسیار باعث **تضعیف روحیه دشمن** بوده و می‌گفتند با کسی که منطقتش احدی الحسنین است چه جوری می‌خواهید درگیر بشوید؟ هر اتفاقی بیفتد او می‌گوید: من

پیروز شدم! بنابر این به لحاظ روحی نمی‌شود با این‌ها درگیر شد. مثل این رزمنده‌های ما که همدیگر را بغل می‌کردند و می‌گفتند دعا کنید ما شهید بشویم! چه روحیه‌ای از این عالی‌تر شما می‌خواهید؟ (۱: ۲۳: ۰۱)

ولی آن چیزی که برای جامعه مسلمین است گزاره‌های مربوط به جامعه است. این چیزی که می‌شود به آن جامعه گفت. این جامعه اگر پافشاری بکند نصرت‌های الهی خواهد رسید. این همان جمله‌ای است که امیر المؤمنین می‌گویند که این آیه **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ** یک gap دارد وسطش. امیر المؤمنین دارند که در خطبه ۵۶ در باره صفین: **لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ نَقْتُلُ آبَائَنَا وَأَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ وَصَبْرًا عَلَى مَضِّ الْأَلَمِ وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ** و ما می‌کشتیم همه را به خاطر دین. بعد می‌گویند: **وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُونَا**؛ یک نفر از ما و یک نفر از آن‌ها **يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ**؛ این‌ها مثل دو گاو جنگی همدیگر را می‌زدند **أَيُّهُمَا يَسْقَى صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ**؛ که چه کسی بالاخره این وسط کشته می‌شود؟ **فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُونَا وَمَرَّةً لِعَدُونَا مِنَّا**؛ یا او ما را می‌کشد، یا ما او را می‌کشتیم. بالاخره جنگ اینجوری داشت جلو می‌رفت. این gap این جاست **فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا**؛ وقتی خدا صدق ما را می‌دید و می‌دید ما صادقانه می‌جنگیم **أَنْزَلَ بِعَدُونَا الْكِبْتَ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ**؛ آن موقع نصرت خدا به ما می‌رسید و شکست برای دشمن؛ یعنی این‌جوری نیست که حق و باطل بی‌قاعده باشد (۱۰: ۲۶: ۰۱) ما سر یک عنصر منگنز، یک فلز معتقدیم طبیعت دارد مشابه و قانون‌مند عمل می‌کند و می‌نشینیم در جدول مندلیف برایش جا گیر می‌آوریم، اما سر جریان حق و باطل دنبال ضابطه‌اش نیستیم، در حالی که خود خدا می‌گوید: **بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ** (انبیاء: ۱۸)؛ باطل مغز کوب و دماغ کوب می‌شود: باطل مثل حباب که وقتی بزنی تو مغزش می‌ترکد؛ چون این باطل بود، چیزی نبود! فقط جرأت کن و ضربه را بزن. ممکن است ۲۰ سال دیگر بترکد، اما مهم این است که در این قضیه یک **فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا** وجود دارد. (۱۶: ۲۷: ۰۱)

چرا فلسطین بر اسرائیل پیروز نشد؟

(۲۴: ۲۷: ۰۱) در جریان فلسطین و اسرائیل از دبیرستان که ماجرای این‌ها را ما دنبال می‌کردیم؛ می‌دیدیم یک موقع با هم رفاقت می‌کنند، یک موقع یاسر عرفات یک «تو» به اسرائیل می‌گفت. با این‌ها باطل مغزکوب نمی‌شود! نمی‌شود که یک موقع آدم با باطل دست دوستی بدهد و یک موقع بجنگد و یک موقع بترسد از این سگی که مرتب دارد پارس می‌کند و کاری هم ندارد! به قول قرآن **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ** (اعراف: ۱۷۶)؛ جلو بروی پارس می‌کند، عقب هم بیایی پارس می‌کند. کار سگ چیست؟ پارس کردن! اما همین اسرائیل با یک کف دست **حزب الله لبنان** مغزکوب شد! دیگر ما وعده‌های خدا را چه جوری ببینیم؟ اسرائیل چه چیزی کمتر از حزب الله لبنان داشت؟ این‌ها داشتند با شکر بمب می‌ساختند. با شکر! آن‌ها چی داشتند؟ این‌ها چی داشتند! حالا ممکن است تحلیل کنید که اسرائیل نزد! جلو نیامد! خوب یعنی ترسید دیگر! **وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ** (حشر: ۲)؛ زدند به دست خودشان خانه‌هایشان را خراب کردند و این رعب هم سپاه خداست. (۳۰: ۲۹: ۰۱)

این جور نیست که در تحلیل‌ها آدم عالم را در جریان حق و باطل بی‌ضابطه ببیند. حق همیشه پیروز است بینی و بین الله در جریان **اسرائیل و فلسطین** آیا ما دیدیم که این‌ها بخواهند اسرائیل را مغزکوب بکنند؟ می‌بینید همیشه دنبال سازش و صلح بودند و در جنگ پای کار نبوده‌اند! اما همان موقع که حزب الله پای کار آمد، دیدید که شد آن‌چه که شد! و همه دنیا تعجب کردند و این می‌شود وعده الهی! (۲۱: ۳۰: ۰۱)

### برای حکومت و فرماندهی عصمت لازم نیست!

بعضی‌ها عصمت شده برایشان بهانه برای این‌که بزنند همه چیز را خراب بکنند! هی می‌گویند معصوم را با غیر معصوم مقایسه نکن! کی گفته بحث عصمت لازم است؟ عصمت برای **ولایت تکوینی** لازم است و لیس الا. عصمت برای آوردن احکام لازم است و لیس الا! برای حکومت کردن که عصمت لازم نیست. فرمانده کل قوا شدن که عصمت نمی‌خواهد. **نایب امام** شدن که عصمت لازم ندارد. وکیل شدن که عصمت نمی‌خواهد. بابت هر چیز بحث عصمت را پیش می‌کشند برای این‌که همه چیز برود روی هوا! قرآن هم اگر در فضای عصمت باشد،

مال ۱۴۰۰ سال پیش است. آن وقت جنگ خودمان و جنگ حزب الله را یک جور دیگر تحلیل کنید، آن وقت می شود یک دنیای هر دمبیل! بروید با این زاویه دید قرآن بخوانید و به خود بقبولانید که حق پیروز است و باطل مغزکوب است، حالا ممکن است ۲۰ سال هم طول بکشد! از این وعده‌ها پاراگراف‌بندی را درست کنید! جوری پاراگراف‌بندی کنید که معلوم بشود این جامعه روی مقاومت پیروز شد! و این را جامعه بفهمد که ما مقاومت کردیم و پیروز شدیم! (۰۱: ۳۲: ۰۱)

## صلوات!

۱. در بحث انسان کامل این بحث گذشت.
۲. در جریان ولایت فقیه هم همین است که عده کثیری هستند که هیچ موضعی ندارند. یک آمارگیری در جامعه نمونه یعنی دانشگاه امیرکبیر کردند و برخلاف ادعای این که ضد ولایت فقیه زیاد است، دیدند ضد ولایت فقیه در حد ۴ و ۵ درصد است. خود آن ضدها هم از این آمار تعجب کرده بودند و فکر نمی کردند تعدادشان اینقدر کم باشد! چون یک عده هستند که کاملاً بی تفاوتند؛ یعنی اصلاً نسبتی با موضوع ندارند خیلی وقت‌ها این‌ها توهم است! در این آمارگیری جالب بود که بین خود این ضدها هم دعوا بود، تازه بعضی می گفتند ما نمی دانیم ضد چه هستیم! کسی را که ضد است اول باید روشنش کرد که با چه چیزی ضد است؟! که بداند با چه کسی ضدیت بکند!
۳. ما در دانشگاه داشتیم بحث می کردیم اگر در صغری و کبری توافق کردید، دیگر در نتیجه نمی توانید اشکال کنید! و قبول کردند. گفتیم: نفت از اموال امام معصوم است. این‌ها گفتند: چه کسی گفته؟ گفتیم: خود امام معصوم. بعد گفتیم این اموال را هر جا مصلحت بداند خرج می کند. گفتند: که گفته؟ گفتیم: خود امام معصوم. نه تنها گفته بلکه این کار را انجام داده است؛ یعنی اموال متعلق به خودش را در جایی که مصلحت اقتضا بکند، خرج کرده و به این قضیه هم کشوری نگاه نمی کرده است و در جاهای مختلف خرج می کرده است، هزینه می کرده است. در زمان امام هادی و کلا همین کار را می کردند. به این جا که رسیدیم گفتند: پس امام، معصوم نیست!
۴. می دانید که یک بحثی در عرفان هست که بعضی حالت‌های منامیه‌ای وجود دارد که روی هم می افتد؛ یعنی هم این جا را می بیند و هم چشم برزخی‌اش باز می شود؛ مثل حالت چرت، در لحظاتی که آدم می خواهد بیدار شود هم خواب می بیند و هم در عالم بیرون می شنوید که کسی دارد در می زند. البته این خودش دو تا مدل دارد. یک مدلی که است که نفس شما به دلیل این که الان حضوری در عالم پیدا کرده، این ادراک در زدن را از بیرون می گیرد و می برد و انشاء خواب می کند و خواب می بیند کسی در خواب دارد در می زند اما یک مدل این است که علامه می گوید: که دیدم مردم و ماشین‌ها هستند و ملانکه هم هستند، این حالتی است که خواب و بیداری روی هم می افتد؛ در این حالت فرد از خارج به طور کامل نبریده و به خواب هم وصل است که در اصطلاح به این «حس مشترک» می گویند. در احوالات علامه از این حکایات هست. اما گاهی با بریدن از عالم واقع اتفاق می افتد و شخص کاملاً به عالم برزخ وصل می شود که به آن «مثال منفصل» می گویند. در حادثه شب عاشورا این که حضرت جای یارانش را به آن‌ها نشان می دهد از باب همین حس مشترک است.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۱.